

افسانه های مردم سیرجان

مقتاد قصه و افسانه به روایت ۴۵ راوی سیرجانی

مجتبا شول افشارزاده

نجمه نورمندی پور



افسانه های مردم سیرجان

هفتاد و هفت افسانه بر روایت ۴۵ راوی سیرجانی

مجتبی شول افشارزاده

نخمه نورمندی پور

نشر فرهنگ عامه

۱۳۹۴

سرشناسه	شول افشارزاده، مجتبی، ۱۳۶۲-
عنوان و نام پدیدآور	افسانه‌های مردم سیرجان: ۷۰ قصه و افسانه به روایت ۴۵ راوی سیرجانی / مجتبی شول افشارزاده، نجمه نورمندی‌پور
مشخصات نشر	کرمان: فرهنگ عامه، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۴۴۰ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۷۵۴۹-۲۹-۲
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
عنوان دیگر	هفتاد قصه و افسانه به روایت ۴۵ راوی سیرجانی
موضوع	افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی - سیرجان
شناسه افزوده	نورمندی‌پور، نجمه، ۱۳۶۳ -
رده‌بندی کنگره	۸۷۳۷۲ PIR ۱۳۹۴ ۹ ش ۹/س
رده‌بندی دیویی	۲۰۹۵۵۷۲۳۶/۳۹۸
شماره کتابشناسی ملی	۴۱۶۰۴۰۷

نشر فرهنگ عامه

افسانه‌های مردم سیرجان؛ ۷۰ قصه و افسانه به روایت ۴۵ راوی سیرجانی

مجتبی شول افشارزاده و نجمه نورمندی‌پور

طرح جلد: اثر محمد شول (۸۰)

صفحه‌آرایی: موسسه گدروزیای بدون‌مرز

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: عرشیا

قیمت: ۳۳۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، روبروی پاساژ مهستان
 بن بست سرود، شماره ۱۰، واحد ۴، تلفکس: ۰۲۱-۶۶۴۸۶۱۴۸
 دفتر کرمان: چهارراه شهید باهنر (ناصریه)، ساختمان میلاد نور، طبقه دوم
 Email: ۰۹۱۳۹۳۹۸۷۳۳

Farhange_ame@yahoo.com

تقديم به روح مهربان پدر بزرگ هايمن:

يدالله رهنمائي

امامقلي شيباني تدرجي

محمدقلي شول افشارزاده

غلامعلي نورمندی پور

و تقديم به همه مردم سيرجان

پیشگفتار	۹
مقدمه پروفیسور اولریش مارزلف	۱۱
مقدمه دکتر محمد جعفری قنواوی	۱۹
مقدمه گردآورندگان	۲۱
یدالله محمودآبادی:	
اسب چهل گره	۳۵
رندانه	۴۳
ملاکرامت خوش نظر:	
دختر خون و برف	۴۹
ماهک و عارف	۵۷
طیبه رمضان جلالی:	
فاطیکو	۶۳
هفت برادران	۶۷
کل نمدو	۷۳
کوزه ووو	۷۹
نیم کونکو	۸۳
دش یدالله نصرت آبادی:	
شاه عباس در اسارت دختر	۹۱
خضر و طفل عرب	۹۵
پریسا شهیدی:	
کچلک و اسب شاخدار	۱۰۳
جیران شول:	
خرگوش لنگ و دختر توی آب	۱۱۹
سبز تر از سبز	۱۲۵
بهباز شبانی تذرجی:	
سوار بر غول	۱۲۹
هفت خُلقه آتش	۱۳۳
زیر آوار	۱۳۵
روح الله سالاری:	
روباه پوستین دوز	۱۳۹
درویش شکاری:	
خریدن خواب ارباب	۱۴۵
میرزا و دیو	۱۵۱
محمد شول:	
در مسیر حاتم طائی	۱۶۱
آل و قوم شول	۱۶۷
عباس بهینه:	
پسر سیرجونی و انگشتر شاه عباسی ..	۱۷۱
بتول هاشمی معصومی:	
سنجد پخته و کونک سوخته	۱۷۷
مُحمد مقدس:	
خدا و پوست پیاز	۱۸۱
فاطمه خوش نظر:	
هرچمینو	۱۸۵
رحمت فرزاد:	
درخت چهل آواز	۱۹۳
بی بی ملکه صالحی:	
غلام حبشی و عابد کوه طور	۱۹۹
برات محمودآبادی:	
عقرب سرنوشت	۲۰۳
ادعای پیرمرد و پول شاه عباس	۲۰۹
روز تقسیم عمر	۲۱۵
سگی در کعبه	۲۱۹
سید و درویش و عام	۲۲۱
ستاره بیاتی:	
چغوتی و آدوری	۲۲۵
حاجی کار دوست:	
عقّد دختر عمو و پسر عمو	۲۲۹
پسر خارکن و مردان آبی	۲۴۱

ناھید نورمندی پور:

نخودو ۲۵۵

سلطنت گلزاری:

سر خدیفہ دختر فقیر ۲۶۱

عوض و عوضی واکن ۲۶۵

محمد صداقت:

خروس طلا ۲۷۵

اصغر جعفر آقایی:

آدمیزاد دوسر ۲۸۳

غلام حسن شول:

علی بابا و غول ۲۸۷

کریم شیبانی تدرجی:

حضرت موسی و هفت آہو ۲۹۳

شمشیر چوبی ۲۹۷

کموئی پُر آب و آتش لا پنبہ ۳۰۱

اکبر رمضان جلالی:

کلاغ کور ۳۰۵

دختر خارکن و دیو آدم خوار ۳۱۱

داد خدا محیا پور:

ملا و بُز خرها ۳۱۹

حیدر بگ و دختر کشمیری ۳۲۵

معظمہ اسفندیار پور:

بز ریش سفید ۳۳۳

کبری گلزاری:

فائز و پری زاد ۳۴۱

فلک ناز ۳۴۵

جلال غلام حسین پور:

ہنر شاہ عباس ۳۵۱

آجر سخنگو ۳۵۳

مژگان موسی پور:

دختر اشک مرواریدی ۳۵۷

زیبا شول:

شرط پادشاہ ۳۶۵

امیر شول افشارزادہ:

آب حیات در سرزمین ظلمات ۳۶۹

غلامعلی محمود آبادی:

کوسہ و دختر پادشاہ ۳۷۵

ستودہ:

کک بہ تنور ۳۸۱

محمد پورامینایی:

«نود و نہ» و «صد» ۳۸۷

محمود فقیہ میرزایی:

حضرت خضر در زید آباد ۳۹۱

فاطمہ سالاری:

خالہ خاتین جان ۳۹۵

مولافلی شیبانی تدرجی:

جنگ رُستمانہ ۴۰۱

محمد صالحی:

ننہ! خدا بزرگ! ۴۰۵

رخسارہ شول:

خروس اگہ خروس باشہ ۴۰۹

یارعلی محیا پور:

اکبیر و پادشاہ ۴۱۳

اکبر نورمندی پور:

ملا موسی ز طَلَبُو پشم وَر پونزدہ ۴۱۹

ماہرخ رمضان جلالی:

زہرا گلو ۴۲۵

اکبر محمود آبادی:

ممد کم زہرہ ۴۲۹

شیشہ عمر دیو ۴۳۵

پیشگفتار

توضیحی بر سه مقدمه این کتاب:

سه مقدمه بر کتاب «افسانه‌های مردم سیرجان» نوشته شده است؛ قبل از خواندن مقدمه‌ها، توضیحی کوتاه در مورد آنها ضروری است.

مقدمه اول را پرفسور «اولریش مارزلف» رییس «انجمن جهانی قصه‌های عامیانه» بر کتاب افسانه‌های مردم سیرجان نوشته است. کتاب قبل از انتشار برای پرفسور مارزلف در آلمان فرستاده شد که ایشان با بزرگواری تمام کار را بررسی و بر این کتاب مقدمه نوشتند. پرفسور اولریش مارزلف پژوهشگر ارشد موسسه «دایره‌المعارف قصه‌های دنیا» وابسته به آکادمی علوم گوتینگن آلمان است که رساله دکترای خود را درباره قصه‌های ایرانی ارائه داده است.

مقدمه دوم را دکتر محمد جعفری قنواتی، پژوهشگر برجسته فرهنگ عامه و قصه‌شناس مطرح کشور، بر این کتاب نوشته است. دکتر جعفری قنواتی کار را قبل از انتشار، مشاهده و بررسی کردند. استاد جعفری قنواتی با فروتنی تمام و تشویق و ترغیب‌های فراوان، بر این کتاب مقدمه نوشتند. دکتر جعفری قنواتی عضو شورای علمی و ویراستار «دانشنامه فرهنگ مردم ایران» در مرکز بزرگ دایره‌المعارف اسلامی کشور و مدیر بخش مردم‌شناسی این مرکز است.

مقدمه سوم توسط گردآورندگان «افسانه‌های مردم سیرجان»، نوشته شده است که در مورد انگیزه، شیوه و ویژگی‌های کار خود در این کتاب، توضیحاتی را ارائه داده‌اند.



مقدمه پرفسور اولریش مارزلف

هر وقت کتابی از قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه ایرانی را باز می‌کنم، در نوعی خلسه فرو می‌روم. وارد دنیای فانتزی و تخیلی می‌شوم که درعین دور بودن، خیلی نزدیک به من است. با خواندن این قصه‌ها هر دفعه باز شیفته و فریفته می‌شوم مثل زمانی که دوستان خوب و آشنایان قدیمی‌ام را ملاقات می‌کنم. سال هاست آنها را می‌شناسم و اگرچه در قلب من و نزدیک به من هستند اما در گذر زمان ظاهری متفاوت یافته‌اند. باوجود اینکه قبلاً قصه‌ها و افسانه‌های زیادی در کتاب‌های متعدد خوانده‌ام اما خواندن یک قصه عامیانه ایرانی، هرگز یک تجربه تکراری نیست. هرچند ممکن است ساختار آن قصه و نتیجه اتفاقات درون قصه را بدانم اما واژه‌های به کار رفته در روایت‌ها همیشه متفاوت‌اند چون هر راوی به شیوه منحصر به فردی، قصه را روایت می‌کند و به آن شکلی نو می‌بخشد. خواندن افسانه‌های ایرانی هیچگاه خسته‌کننده نیست بلکه همواره تجربه‌ای جذاب و لذتبخش است؛ گو اینکه دوستان قدیمی در کسوتی متفاوت ظاهر شوند؛ هم آشنایان صمیمی و قدیمی تو هستند و هم ناشناخته‌هایی جدید و جذاب برای تو دارند.

این دوگانگی‌های بین گذشته و حال قصه‌های ایرانی، این ظرفیت بی‌پایان که می‌توانند دوباره و دوباره از نو ساخته شوند و همچنین توانایی تحسین‌برانگیز

راویان با استعداد برای ساختن روایت خاص خودشان از علت‌های اولیه است که شیفتگی عمیقی در من نسبت به قصه‌های ایرانی به وجود آورده است.

همانطور که پا به سن می‌گذارم، به دوره سی ساله پشت سرم نگاه می‌کنم و می‌بینم همین شیفتگی بوده که حس کنجکاوی علمی و شغل حرفه‌ای مرا پرورانده است. من خیلی خوش‌شانس بوده‌ام که بیشتر از سه دهه در مرکز «دانشنامه قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه» که از طرف آکادمی علوم شهر گوتینگن و به زبان آلمانی منتشر شده است کار کرده‌ام؛ پانزدهمین و آخرین جلد این دانشنامه در اواخر سال ۲۰۱۵ چاپ شد. این کار حرفه‌ای، مطالب زیادی در مورد شیوه انتشار یافتن افسانه‌های بومی و محلی در سراسر جهان و همچنین دانش تطبیقی ادبیات عامه به من آموخت و همین‌ها بود که حساسیت مرا نسبت به ویژگی‌های قصه‌های بومی و منطقه‌ای سراسر جهان برانگیخت. زیرا هر بوم و منطقه، جزییات و مشخصات خاصی را به قصه‌ها اضافه می‌کند تا هر کدام از آنها یک تجربه منحصر به فرد باشند.

شیفتگی و علاقه من به قصه‌های عامیانه ایرانی از روزگاری سرچشمه می‌گیرد که خیلی جوان‌تر از امروز بودم؛ همان دوره‌ای که به شدت به فرهنگ‌های خارجی علاقه داشتم. بسیار خوش‌شانس بوده‌ام که توسط والدینی بزرگ شده‌ام که همواره به من این اجازه را دادند تا در جهان‌های ناشناخته و بیگانه‌ای که به آنها علاقمند بودم، کنکاش کنم. درعین‌حال، این شگفتی از تفاوت‌ها و دگرگونی‌های جهان‌های ناشناخته و عجیب و غریب که مرا مجذوب و مسحور کرده بودند، علت شروع کنکاش‌های من نبودند. برعکس! چیزی که من به آن مجذوب شده بودم و هنوز هم هستم، کاوش‌در عناصر، سنت‌ها و دغدغه‌های مشترک بشری بود که فراتر از محل و منطقه و ملیت هستند. و افسانه‌های عامیانه عرصه ایده‌آلی برای ارضای کنجکاوی‌هایم بودند. این افسانه‌ها در سراسر جهان

شناخته شده‌اند، و به‌ویژه سنتی که پژوهشگران از آن با عنوان «سنت هندواروپایی» نام می‌برند، عناصر بنیادین فراوانی را به اشتراک می‌گذارند. اگر این عناصر مشترک، با ذهنیتی روشن و منصفانه، بررسی شوند، مطالب زیادی را در مورد ارزش‌ها و دغدغه‌های انسانی، در مورد نگرانی‌های مشترک اخلاقی و در مورد انسانیت به ما خواهند آموخت.

برای تحقیق درباره عناصر مشترک قصه‌ها و بن مایه‌های آنها، «آنتی‌آرنه» فلکلورشناس فنلاندی، فهرستی از قصه‌های عامیانه بین‌المللی را طراحی کرد که بعدها توسط فلکلورشناس آمریکایی «استیث تامپسون»، ترجمه و گسترش یافت و تکمیل شد.

این فهرست با طبقه‌بندی واضح قصه‌ها و با استفاده از هزاران مرجع قصه‌ای، یک ابزار محسوب می‌شود و مانند هر ابزاری که بشر اختراع کرده، هدفی خاص را دنبال می‌کند و با دستورالعمل مشخصی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این فهرست یک بیانیه قطعی برای وجود یا عدم وجود قصه‌ها نیست، همچنین نه قصد دارد که به عنوان ابزار تحلیلی جهت بررسی موضوع و ساختار قصه به کار رود و نه بر سر آن است که تحلیلی روانشناختی ارائه دهد. این فهرست، تنها به سادگی، قصه‌ها را طبقه‌بندی می‌کند تا استفاده کنندگان به راحتی قادر به شناسایی روایت‌های مختلف از یک قصه باشند و نیز بدانند که آیا آن قصه در سنت‌های بومی دیگر وجود داشته است یا خیر.

از همان آغاز، پژوهش‌های بین‌المللی، از جایگاه برجسته فرهنگ‌عامه ایرانی آگاه بوده است. افسانه‌های ایرانی قطعاً قدیمی و اصیل هستند هرچند که به ندرت از زمان دقیق آن‌ها آگاهی داریم. سنت‌های ایرانی پیشینه باستانی و کهن خود را حفظ کرده است؛ این سنت‌ها به دلیل موقعیت جغرافیایی ممتاز ایران، در طول ادوار و قرون مختلف، تحت تاثیر بسیاری از فرهنگ‌ها و سنت‌های همسایگان

خود غنی شده است. علاوه بر این حتی امروزه در عصری که جوانان به جای گوش دادن به قصه‌ها و افسانه‌های قدیمی، در تلفن‌های همراه خود، گپ می‌زنند و در اینترنت مشغول جستجو می‌باشند، اما همچنان افسانه‌های ایرانی غنی هستند و تعداد قصه‌گوهای با استعداد نیز فراوان است در عین حال، این قصه‌ها به ندرت به شیوه‌ای مناسب مستند شده‌اند.

قصه‌های عامیانه ایرانی زیادی تاکنون منتشر شده است اما متن اکثر آنها به زبان ادبی و کتابی بازنویسی شده‌است. پس این باعث خوشحالی و افتخار برای من است که این مقدمه کوتاه را برای مجموعه‌ای از افسانه‌های سیرجان می‌نویسم که نه تنها از لحاظ شیوه نوشتاری متفاوت است بلکه می‌تواند الگویی باشد برای کارهای آینده.

قصه‌ها خیلی بیشتر از یک متن هستند. آنها به یک رسانه نیاز دارند و رسانه قصه، راوی آن است. قصه‌ها هیچ‌گاه از معنا تهی نیستند و این راوی قصه است که معنا را می‌سازد و به قصه‌ها می‌بخشد. راوی‌ها، قصه‌ها را به یک فرم ثابت و تکراری نقل نمی‌کنند که محققان آن فرم خاص را طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل کنند. قصه‌ها و افسانه‌ها همواره بخشی از فرهنگ عامه و بومی هستند و برای آنکه برای مخاطب جذاب باشند، اغلب به زبان و گویش محلی ارائه شوند.

مجموعه حاضر این معیارها را رعایت می‌کند. آقای مجتبی شول افشارزاده و خانم نجمه نورمندی پور تلاش قابل توجهی برای جمع‌آوری افسانه‌ها و قصه‌های شفاهی منطقه خود، سیرجان، داشته‌اند. آنها از اهمیت منحصربه‌فرد بودن روایت هر قصه‌گو، آگاه هستند و به مناطق مختلف سیرجان رفته‌اند تا مستعدترین راوی‌ها را بیابند. آنها قصه‌های آن ناحیه را اولاً ضبط کرده و سپس برای پیاده‌سازی قصه‌ها، ساعت‌ها وقت گذاشته‌اند، با این هدف که تا جایی که ممکن است به اصل روایت هر قصه‌گو وفادار بمانند. این ویژگی‌ها نه تنها سزاوار نهایت ستایش

است بلکه معیارهای بسیار ضروری برای ثبت اسناد به شکلی هرچه نزدیکتر به محیط اصلی که در آن ارائه شده‌اند، برای نسل آینده محسوب می‌شوند؛ چیزی که به زودی با مرگ راویان پیر، از دست خواهد رفت.

اگر هدف ما حفظ ارزش‌های جامعه برای نسل‌های آینده باشد، اگر بخواهیم مردم صد سال آینده بدانند ایران در زمان ما چگونه بوده است، اگر ما تلاش داریم تا محققان نسل‌های آینده قصه‌ها و افسانه‌های ایرانی را تا جایی که ممکن است به همان صورتی که بوده در دسترس داشته باشند و مطالعه کنند، باید به شدت به این معیارها وفادار بوده و آنها را رعایت نماییم.

مرحوم ابوالقاسم انجوی شیرازی اولین محقق ایرانی بود که با تکیه به روش‌های علمی قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه ایرانی را ثبت و منتشر کرد. اگرچه او زنده نماند تا تلاش‌های به ثمر نشسته خود را نظاره گر باشد اما او با روحیه‌ای خستگی‌ناپذیر تلاش کرد تا خوانندگان و نیز مخاطبان ایرانی، درکی درست از ماهیت قصه‌های عامیانه داشته باشند.

اگرچه بخش عمده‌ای از قصه‌های عامیانه، با سلاقی شخصی تهیه و گردآوری شده‌اند اما همواره بخش قابل توجهی از یک فرهنگ و سنت می‌باشند؛ قصه‌های عامیانه بخشی از یک فرهنگ و سنت بزرگتر محسوب می‌شوند، که در عین حال به شیوه‌هایی فردی اجرا و ارائه می‌شوند. این قصه‌ها پلی بین جامعه و فرد هستند. آن‌ها مناسب‌ترین وسیله برای درک ارزش‌ها و دغدغه‌های مشترک مردم ما و خود ما هستند. مورخان، تاریخ را به شکل مجموعه‌ای از حوادث و تصمیمات ثبت می‌کنند که در آن شخصیت‌های مهم نقش محوری داشته‌اند. کمتر راجع به مردم عادی که باعث شده‌اند این شخصیت‌های بزرگ، به موفقیت دست یابند صحبت می‌شود در حالی که این مردم هستند که تاریخ را می‌سازند. مردم تاریخ را به سادگی و منفعلانه تجربه نمی‌کنند، آنها تاریخ را شکل می‌دهند و آن را

تبدیل به رویدادهای مهمی می‌کنند که رد پای آنان را برای نسل‌های آینده و برای انتقال به آیندگان ثبت می‌کند. قصه‌ها بخشی از تاریخ ما هستند؛ آنها بخشی از میراث معنوی فرهنگ جوامع ما هستند. قصه‌ها به شدت در معرض تغییرند و در عین حال ظرفیت شگفت‌انگیزی در حفظ ارزش‌های بنیادین یک جامعه دارند.

قصه‌ها هرگز از بین نمی‌روند اگرچه ممکن است تغییر شکل دهند. انسان‌ها ذاتاً موجوداتی قصه‌گو هستند و اگر ظرفیتی نقصان‌ناپذیر برای آدمی وجود داشته باشد، آن ظرفیت روایتگری تجربه‌های فردیست که در قالب قصه‌هایی با درونمایه جمعی ظهور می‌کند.

برای من به عنوان یک محقق آلمانی، افتخار بزرگی است که برای معرفی این اثر نوشته‌شده توسط همکاران ایرانی خود، دعوت شده‌ام. من این را نشانه‌ای برای به ثمر نشستن تلاش‌هایم و بیهوده نبودن مطالعات و تحقیقاتم در حوزه قصه‌های عامیانه ایرانی می‌دانم. ایران مرکز تحقیقات من در طی سه دهه گذشته بوده است و به دلایل فراوانی می‌توان گفت ایران خانه معنوی من است.

آگاهی از اینکه قصه‌های ایرانی چاپ شده در کتاب «توپوز قلی میرزا» که چندین سال قبل منتشر شده است، منبعی الهام‌بخش برای گردآوری کتاب افسانه‌های سیرجان بوده است، احساس خرسندی ویژه‌ای به من می‌بخشد. اصالت کتاب «توپوز قلی میرزا» در اجرا و روایتگری قصه‌گوینان مختلف آن است. قصه‌های این کتاب توسط پژوهشگر ایران‌شناس، «الول ساتن» که انگلیسی‌تبار بود به ثبت رسیده است. این قصه‌ها بعدها از روی نمونه ضبط شده روی نوار، توسط دو همکار ایرانی، سید احمد و کیلیان و خانم زهره زنگنه، زیر نظر من و در چارچوب یک پروژه تحقیقاتی با بودجه انجمن تحقیقاتی آلمان، آماده شد. این کتاب گواهی است بر یک همکاری طولانی‌مدت بین‌المللی که برای قصه‌ها جایگاه

واقعی‌شان را در نظر گرفته: مجموعه‌ای منحصر به فرد از یک سنت بومی بسیار ارزشمند، میراثی معنوی و فرهنگی که فرای نگرانی‌ها و تنگ‌نظری‌های منطقه‌ای و ملی قرار می‌گیرد.

بسیار خرسندم که مخاطبان - و امیدوارم مخاطبان بسیاری - را به مطالعه این مجموعه نو، جذاب و هیجان‌انگیز از قصه‌های ایرانی دعوت کنم. باشد که خوانندگان تلاش‌های قصه‌گوها و نیز پژوهشگران این مجموعه را به یاد بسپارند و باشد که خاضعانه ارزش‌های غنی قصه‌های ایرانی را ارج نهند.

این افسانه‌ها چونان گوهرهایی گرانبها هستند؛ نه گوهرهایی که بتوان همچون نفت و گاز و سایر منابع طبیعی روی آنها با پول قیمت گذاشت. ارزش این گوهرها به مراتب فراتر از محاسبات مادی می‌باشد. ارزش آنها در درون تاریخ‌شان، در ارزش‌های اخلاقی‌شان و در لذت خواندن آنها نهفته است. در این صورت است که خوانندگان به فرهنگ و ریشه اصیل ایرانی نزدیک خواهند شد و ارزش‌هایی را که جامعه ایرانی با جهان قسمت کرده است در یاد خواهند سپرد.

پرفسور اولریش مارزلف

گوتینگن آلمان / ژانویه ۲۰۱۶



مقدمه دکتر محمد جعفری قنواقی:

در سال‌های اخیر رویکرد علمی به ادب شفاهی بیشتر شده است. یکی از مصادیق این رویکرد چگونگی ثبت و ضبط انواع متفاوت ادب شفاهی است که به طور عمده از سوی پژوهشگران محلی انجام می‌گیرد. پژوهشگرانی که با فرهنگ، آداب، رسوم، زبان و گویش منطقه خود آشنایی دارند. همین نکته و نیز حضور مداوم آنها در منطقه، زمینه موفقیت بیشتر آنها را فراهم کرده است.

اگر در گذشته برای ثبت روایت‌های شفاهی و دیگر اجزای فولکلور، پژوهشگرانی از پایتخت به مناطق دوردست می‌رفتند، امروز در هر منطقه این کار را پژوهشگران همان منطقه انجام می‌دهند. تا همین امروز نتیجه کار این پژوهشگران انتشار ده‌ها کتاب ارزنده بوده است. به گونه‌ای که امروز درباره فولکلور هر استان چند کتاب ارزشمند در دسترس پژوهشگران قرار دارد. مثلاً اگر تا همین چند سال پیش، کتاب فرهنگ مردم کرمان تالیف لوریمر تنها اثر پژوهشی در این حوزه بود، امروز به همت پژوهشگران منطقه کرمان مانند مهري مويده محسنی، دکتر محمدرضا صرفي، منصور عزیزی، علی‌اکبر وثوقی، زهرا حسینی، منصور علیمزادی و...، ده‌ها کتاب در این زمینه منتشر شده است.

از جمله پژوهشگران جوان منطقه کرمان، پدیدآورندگان کتاب حاضر آقای مجتبی شول افشارزاده و همسرش خانم نجمه نورمندی‌پور هستند. آقای شول افشارزاده روزی به بنده تلفن کردند و درباره کارشان گردآوری و ثبت روایت‌های شفاهی سیرجان و آبادی‌های سیرجان توضیح دادند. قراری گذاشتیم

و او به همراه همسرش زحمت کشیدند و به «مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی» آمدند. به همراه خود کتابی حروف چینی شده داشتند شامل روایت‌های شفاهی از افسانه‌ها، قصه‌ها و حکایت‌هایی که در سیرجان و آبادی‌های سیرجان ثبت کرده بودند. کار ثبت، ضبط و گزارش آنها به شکلی کاملاً علمی انجام شده است. یعنی آنچه را راوی نقل کرده است، بر روی کاغذ آورده‌اند. این موضوع باعث می‌شود که افزون بر پژوهشگران حوزه فلک‌لور، زبان‌شناسان نیز از این مجموعه استفاده کنند. اما این تنها ویژگی مجموعه حاضر نیست. گردآورندگان مجموعه در ابتدای هر روایت، راوی آن را معرفی و تصویر او را نیز چاپ کرده‌اند. این کار اگرچه پیش از این از سوی برخی دیگر از پژوهشگران از جمله منصور علیمزادی هم ولایتی پدید آورندگان این مجموعه، صورت گرفته اما باید گفت هنوز در میان پژوهشگران، عمومی نشده است.

در این مجموعه روایت‌هایی بسیار بدیع و جالب وجود دارد؛ از جمله می‌توان به «دختر خون و برف» روایتی ویژه از تیپ ۴۰۸ آرنه تامپسون اشاره کرد. نکته دیگر، توجه گردآورندگان به روایت‌هایی است که خاص و ویژه منطقه آنهاست؛ روایت‌هایی که از لحاظ نوع شناسی ادب شفاهی، در ردیف افسانه قرار نمی‌گیرند بلکه باید از آنها با عنوان حکایت یاد کرد مانند روایت «آل و قوم شول». معمولاً بسیاری از پژوهشگران محلی به این گونه روایت‌ها که جنبه‌های داستانی آنها ضعیف است، توجه چندانی نمی‌کنند اما مجتبی شول افشارزاده و نجمه نورمندی پور با ثبت چنین روایت‌هایی، نشان داده‌اند که پژوهشگرانی آگاه در حوزه ادب شفاهی هستند.

دکتر محمد جعفری (قنوازی)

تهران / اسفند ۱۳۹۴

مقدمه گردآورندگان:

مقدمه‌ای برای رنج شیرین قصه‌ها؛

صفحات این کتاب چیزی نیستند جز دهان‌های روایتگر مردان و زنان کهن سرزمینم که آخرین افسانه‌ها را از مجموعه‌های خویش به زمین می‌گذارند تا پس از قرن‌ها، کلمه شوند. در واقع، راویان امروزی این کتاب، دهن به روایت راویان قرن‌ها خفته در خاک سیرجان، باز کرده‌اند تا شاید شمه‌ائی از آن قصه‌های شفاهی سیرجان برجای بماند.

خیلی وقت است که روایت‌های قصه در این سرزمین، همراه با آدم‌ها خاک می‌شوند؛ در نبض امروز زمان هم، حافظه راویان زنده‌ایی چون «دش‌یدالله نصرت‌آبادی» نیز سنگ شده است؛ بنابراین جمع‌آوری افسانه‌ها و قصه‌های سیرجان با همان روایت واقعی و بومی، برای ما، درآوردن شیشه عمر بود از توی دهان دیو.

همین جا مهم است بگویم از آنجایی که قصه‌ها و افسانه‌ها، ریشه‌های مشترک دارند، قبلاً جمع‌آوری بسیاری از آنها در کشور ما، ابتدا توسط اروپایی‌ها و مدتی هم هست توسط پژوهشگران ایرانی انجام شده است؛ درواقع بسیاری از قصه‌های مشترک طی سال‌های اخیر جمع‌آوری شده‌اند؛ اما آنچه که برای ما اهمیت

داشت، ثبت «روایت سیرجانی» این قصه‌ها بود؛ با لحن و لهجه و لغات شفاهی مردم سیرجان بود. ضمن آنکه روایت‌های ناب، مختص سیرجان هم ثبت شد.

سیرجان این کهن مرکز ایالت کرمان، همواره راویانی داشته است که طی سال‌ها و سده‌ها، افسانه‌ها و قصه‌ها از باورها و زیست‌شان روایت کرده‌اند به سینه‌ها تا برسد به ما. قصه‌هایی برای شنوندگانی که پیر شدند و مُردند یا اکنون حافظه‌شان سنگ شده‌است و کسی شکل شفاهی روایت‌شان را ضبط نکرد. بنابراین خیلی دیر برای حفظ شکل شفاهی قصه‌های فلکلورمان قدم برداشته‌ایم.

روایت‌های شفاهی هر قوم، اسناد هویت آن قوم یا ملت هستند که اگر قومی در جمع‌آوری و حفظ آن‌ها نکوشد، اصالت خود را از دست خواهد داد. آن مردمی که روایت‌های شفاهی سرزمین خویش را ثبت کنند و از بر داشته باشند، درواقع خویشتن خویش را باور کرده‌اند و آنگاه است که جهان نیز آن‌ها را به رسمیت می‌شناسد و جهانی می‌شوند؛ چون بوم و صدای خویش را دارند.

بنابراین جمع‌آوری این افسانه‌ها و قصه‌ها که شیرین‌ترین و شیواترین شیوه روایت‌های شفاهی هستند، هم تلاشی بود برای ثبت صدای جمعی مردم سرزمین مان و هم گامی بود برای زیستن با هویت خویش.

آنچه که عامل واقعی و عملی جمع‌آوری این افسانه‌ها شد، ایده همسرم نجمه نورمندی‌پور بود که همیشه در کنار «قصه‌های برادران گریم» کتابی به نام «توپوز قلی میرزا» توی دستش بود و آن را به تحسین و حسرت می‌خواند یا ورق می‌زد و می‌گفت باید برای سیرجان چنین کاری را انجام بدهیم!

کنجکاو شدم؛ در کتاب «توپوز قلی میرزا»، با قصه‌هایی روبرو شدیم که گویش و عین روایت راویان محلی را حفظ می‌کرد و قصه به نام راوی نوشته شده بود؛ هرچند ممکن بود قصه در جاهای دیگر هم نوشته و چاپ شده باشد اما این روایت‌ها به طور زنده‌ایی شفاهی بودند.

کتاب «توپوز قلی میرزا» حاصل گردآوری قصه‌های ایرانی توسط «پرفسور الول ساتن» - گردآورنده «قصه‌های مشدی گلین خانم» - در سال ۱۹۵۶ میلادی (۱۳۳۶ شمسی) است. در واقع قصه‌ها توسط او ضبط شده و در سال ۱۹۷۰ در اختیار اولریش مارزلف آلمانی قرار می‌گیرند تا او برای تز دکترایش از آن‌ها استفاده کند. مدت‌ها بعد در سال ۲۰۰۴ پرفسور اولریش مارزلف، بخشی از آن قصه‌ها را در آلمان با همکاری «دکتر دونالد سیلو» آمریکایی (پژوهشگر برخی گویش‌های ایران) به چاپ می‌رساند. در ایران نیز در سال ۱۳۸۰ این کتاب به کوشش احمد و کیلیلان و زهره زنگنه تحت نظر پرفسور مارزلف با عنوان «توپوز قلی میرزا» ترجمه و منتشر می‌شود تا با تلاش شصت‌هفتاد ساله پژوهشگران غربی این کتاب برسد به دست نجمه نورمندی‌پور؛ و با توجه به علاقه بسیار او به جهان قصه و مخصوصاً قصه‌های برادران گریم، ایده و کوشش اولیه برای جمع‌آوری افسانه‌های سیرجان با روایت و گویش شفاهی مردم سیرجان از سوی او آغاز شد تا ما، ماه‌عسل خود را تا مدت‌ها در مکان‌های دور و نزدیک سیرجان در روستاها، کوه و کفه برای جمع‌آوری افسانه‌های سیرجان بگذرانیم.

شیوه کار ما، به‌صورت مراجعه حضوری در روستاها و مناطق عشایری، یا رفتن به منزل و محل کار راویان و گوش سپردن همراه با ضبط صدای آن‌ها بود. تمرکز کار بر روی حفظ شیوه روایت با ثبت دقیق گویش، لهجه، لغات و اصطلاحات سیرجانی بوده است. لازم به ذکر است که در این مجموعه تلاش شده است تا شکل و بیان شفاهی قصه‌ها بر شکل کتابی نوشتار، غالب باشد. اما در برخی موارد هم بوده که با تلاش ارزشمند نوه‌های سیرجانی، ما قصه‌ها را بر روی کاغذ به نقل از راویان از دنیارفته، تحویل گرفتیم که در اینجا اما سعی کردیم به روایت نوشتاری گردآورنده که به شکل کتابی نوشته شده است، وفادار بمانیم. بنابراین

در چنین قصه‌هایی، نوشتارِ روایت، بیشتر شکل کتابی به خود گرفته تا شفاهی. البته برخی از راویان نیز هنگام قصه گفتن، سعی بر ارائه روایتی کتابی داشتند. همان‌طور که فکرش را می‌کردیم، به هر جا سر می‌زدیم صحبت از راویان قدرتمندی می‌شد که تا صبح، قصه‌های بلندبالایی را می‌گفتند اما حیف که مثلاً چندسال قبل مرده بودند. و آن‌هایی هم که قصه می‌گفتند، سال‌ها بود که کسی دورشان برای قصه شنیدن جمع نشده بود و قصه گفتن در سیرجان در حال احتضار بود. بنابراین با تمام نشدهایی که سر راه‌مان بود رفتیم و قصه‌ها را شنیدیم تا قصه‌ها و راویان بیشتری را از دست ندهیم. همان‌گونه که در همین کتاب، راویان قدری را داریم که چند ماه پس از ضبط قصه‌هایشان، چهره در نقاب خاک کشیدند اما صدا و روایت آن‌ها امروز در این مجموعه باقی است. بنابراین، زنده ماندن روایت شفاهی قصه‌ها در پستوی خانه‌های مردم سیرجان، دغدغه اصلی و انگیزه بزرگی برای کار دشوار جمع‌آوری افسانه‌ها بوده است.

در میان راویان این مجموعه، مردمان منطقه «هجوییه پاریز»، حافظه بهتری برای بازگو کردن اصل قصه‌ها داشتند و در «محمودآباد سید» هم تعداد راویان خوب بود. شیوه بیان «دش‌یدالله نصرت‌آبادی» اهل «نصرت‌آباد»، بسیار قابل توجه و نقل‌گونه بود. خلاصه آن‌که در چهارسوی سرزمین سیرجان و در دل شهر سیرجان، بودند کسانی که می‌شد روایتی را در دل آن‌ها کنکاش کرد و از دهان‌شان برگرفت.

مشاهده شد که راویان میان‌سال امروزی سیرجان، بیشتر قصه را بنا به اقتضای موقعیت، بیان می‌کنند. مثلاً ماجرای پیش می‌آید و آن‌ها برای مصداق حرف و نظر خودشان در آن ماجرا، به خیال حکایت، قصه و افسانه‌ایی را بازگو می‌کنند.

ساختار قصه‌های سیرجان ساده اما روایت‌ها بسیار جذاب است و در بسیاری موارد در مقایسه روایت‌های سیرجانی با دیگر نقاط کشور متوجه شدیم که سیرجانی‌ها به لحاظ عناصر و جذابیت رویدادها، قصه‌پردازی قوی‌تری دارند.

لازم به ذکر است چندتایی قصه هم در این میان وجود داشت که درواقع داستان‌هایی مکتوب هستند اما چنان در میان قصه‌های شفاهی و عامیانه جا باز کرده‌اند که روایتی شفاهی نیز به خود گرفته‌اند و روایت شفاهی و عامیانه آن داستان‌ها، نقش مهمتری - در مقایسه با شکل مکتوب‌شان - در زنده نگه‌داشتن آن داستان‌ها داشته است. بنابراین روایت آن نوع داستان‌ها نیز از این مجموعه حذف نشد و با همان شکل شفاهی که راویان سیرجانی روایت کرده‌اند، در کتاب آمده است. چندتایی روایت بومی هم درواقع حکایت بودند.

همچنین برای نشان دادن ماهیت اشتراکی ریشه قصه‌ها و افسانه‌ها در چند مورد انگشت‌شمار، چند روایت متفاوت از «یک قصه» آورده شده است.

ما بیش از ۱۰۰ قصه و افسانه را طی یک‌سال و نیم در سیرجان ضبط کردیم که بعد از جمع‌آوری این افسانه‌ها، بیش از یک‌سال و نیم هم طول کشید تا ۷۰ قصه از آن‌ها را آماده انتشار کنیم و بقیه قصه‌ها در فرصتی دیگر اگر عمری باقی ماند در جلد دوم «افسانه‌های مردم سیرجان»، منتشر می‌شوند. بعد از ضبط و جمع‌آوری، بیش از یک‌سال و نیم کار دوفره ما صرف پیاده‌سازی واو به واو و چندباره قصه‌ها از روی ضبط - کاری بسیار طاقت‌فرسا - تایپ، بارها ویراستاری با حفظ شکل شفاهی روایت، و آماده‌سازی افسانه‌های مردم سیرجان شد.

در زمینه ویرایش افسانه‌های سیرجان لازم است بگویم که از اواسط کار، واقعا شمارش تعداد دورهای ویرایش از دستان در رفت. برخلاف تصور که به نظر می‌آید کارهای شفاهی در نوشتار نیاز به ویراستاری آنچنانی نداشته باشند، اما ویرایش در این زمینه بسیار پیچیده‌تر است که هم از یکسو شکل، قالب و لحن

بیان مستند و شفاهی روایت، دست نخورد و هم از سوی دیگر، پیرایش خواندنی کردن کار انجام شود که بسیار هم لازم و ضروری است.

در این مجموعه، برای مخاطب غیربومی، معادل کلمه و اصطلاحات بومی در داخل پرانتز و با اندازه ریزتر از متن اصلی نوشته شده است. در این زمینه نظرخواهی‌های زیادی کردیم و نظر بر این شد تا معادل‌ها به شکل زیرنویس نباشد که باعث قطع مدام خوانش می‌شود. بنابراین می‌توان متن را بدون در نظر گرفتن پرانتزها خواند و در صورت نیاز چه مخاطب بومی چه مخاطب غیر بومی، می‌تواند به داخل پرانتزها برای یافتن معادل کلمات و اصطلاحات بومی توجه کند.

در این مجموعه که با هدف ثبت، احیا و ترویج روایت سیرجانی افسانه‌ها کار شده است، در چینش و انتخاب و ویرایش قصه‌ها، هم لذت بردن مخاطب از قصه مد نظر بود و هم بحث پژوهشی و علمی کار، مورد توجه قرار گرفت.

در راستای کار علمی و پژوهشی بر روی افسانه‌های مردم سیرجان، علاوه بر نوشتار شفاهی روایت، برای اولین بار در ادبیات شفاهی استان کرمان، ما جایگاه قصه‌های سیرجان را در «سیستم طبقه‌بندی بین‌المللی قصه‌ها» مشخص کردیم و «کد طبقه‌بندی بین‌المللی آرنه/تامپسون» را در پایان آن قصه آورده‌ایم. این کار بر اساس طرح پرفسور اولریش مارزلف در «تیپ‌شناسی قصه‌های عامیانه ایرانی» صورت گرفته است. در مواردی نیز کد طبقه‌بندی قصه یافت نشد.

آوردن کد طبقه‌بندی بین‌المللی قصه‌های سیرجان، می‌تواند به پژوهشگران بعدی برای بررسی این قصه‌ها به لحاظ تیپ‌شناسی و همچنین برای تطبیق افسانه‌های این سرزمین با قصه‌های دیگر نقاط ایران و جهان و مهمتر از همه در پیدا کردن ریشه‌های این قصه‌ها، مفید واقع شود و بسیار کارگشا باشد.

برای آشنایی با «سیستم طبقه‌بندی بین‌المللی قصه‌ها» به‌طور خلاصه می‌توان گفت در جهت مرتب‌سازی قصه‌های جهان، در سال ۱۹۱۱ شخصی فنلاندی به نام «آنتی آرنه» قصه‌ها را به چند گروه کلی تقسیم کرد که هر گروه نیز خود به دسته‌های جزئی‌تر تقسیم می‌شد و قصه‌ها در این دسته‌ها قرار می‌گرفتند.

بعدها در سال ۱۹۶۱ یک فولکلورشناس آمریکایی به نام «استیث تامپسون» طبقه‌بندی آرنه را کامل‌تر کرد به طوری که همه قصه‌ها با زیرشاخه‌های بیشتر و ریزتری تقسیم‌بندی می‌شدند که این طبقه‌بندی به نام «طبقه‌بندی بین‌المللی آرنه/تامپسون» مورد پذیرش پژوهشگران دنیا برای طبقه‌بندی قصه‌ها قرار گرفت و هر قصه‌ای با یک کد مشخص در این طبقه‌بندی جای می‌گیرد. گروه‌های کلی طبقه‌بندی آرنه/تامپسون که قصه‌های سیرجان نیز بر اساس آن طبقه‌بندی شده‌اند، به شکل زیر است:

- ۱) گروه قصه‌های حیوانات/ با شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۲۹۹ - ۱
 - ۲) گروه قصه‌های به معنی اخص/ شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۱۱۹۹ - ۳۰۰
 - الف) قصه‌های سحر جادویی/ با شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۷۴۹ - ۳۰۰
 - ب) قصه‌های مقدسین و قصه‌های تاریخی/ با شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۹۴۹ - ۷۵۰
 - ج) قصه‌هایی با جنبه داستان کوتاه/ با شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۹۹۹ - ۹۵۰
 - د) قصه‌های مربوط به دیوانه/ با شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۱۱۹۹ - ۱۰۰۰
 - ۳) گروه قصه‌های شوخی و لطیفه‌ها/ با شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۱۹۹۹ - ۱۲۰۰
 - ۴) گروه قصه‌های زنجیره‌ای/ با شماره‌های تیپ آرنه تامپسون: ۲۱۹۹ - ۲۰۰۰
- هر کدام از این گروه‌ها به زیرمجموعه‌های ریزتر تقسیم می‌شوند تا می‌رسند به یک قصه با یک کد مشخص. و وقتی در یک روایت سیرجانی، کد بین‌المللی قصه را داشته باشیم، مثلاً قصه «کچلک و اسب شاخدار»، ما اگر به آن کد رجوع کنیم همین قصه را پیدا می‌کنیم که به جای «کچلک» مثلاً نام «تام کوچک» آورده شده است و در روایت مثلاً منطقه جنوب فرانسه آن قصه به جای اینکه

مثل روایت سیرجانی پس از شاخ زدن اسب کچلک بر زمین، قصری ساخته شود، پس از شیهه کردن اسب، قصری ساخته می‌شود و مشکلات سر راه قهرمان قصه با هم تفاوت پیدا می‌کنند اما ریشه ماجرا همان است و قصه یکی است ولی ماجراهای فرعی و شیوه روایت متفاوت است.

قابل ذکر است که ما در این کتاب، قصه‌های مربوط به هر گروه - مثلاً قصه‌های گروه حیوانات - را پشت سرهم نیاوردیم و درواقع، ترتیب چینش قصه‌ها را براساس راوی مدنظر قرار دادیم تا قصه‌های جذاب در طول کتاب برای لذت مخاطب پخش شوند.

از ویژگی‌های دیگر کتاب «افسانه‌های مردم سیرجان» این است که قبل از شروع قصه‌ها، مقدمه‌ایی برای معرفی هر راوی نوشته و عکس راوی نیز منتشر شده است همراه با توضیحاتی کوتاه پیرامون قصه‌های راوی. شاید چاپ تصویرهای روایان سیرجانی در این مجموعه نیز کوچک‌ترین قدردانی باشد از آن‌ها که قصه‌ها را زنده نگه داشته‌اند.

علاوه بر سپاس به حق از روایان این مجموعه، به‌جا است که قدردانی کنیم از همه کسانی که در این راه ما را یاری کردند؛ مخصوصاً کسانی که زمینه‌آشنایی و ارتباط ما با روایان را فراهم کردند و همچنین عزیزانی که در مهیا کردن اسباب سفر و وسایل نقلیه همکاری داشتند. قدردان دوست خوب‌مان، نویسنده و پژوهشگر توانا منصور علیمزادی نیز برای راهنمایی‌های موثرش هستیم و همچنین سپاسگزاریم حسین سبزه‌صادقی مدیرمسئول محترم انتشارات فرهنگ‌عامه را که برای انتشار این مجموعه لطف بسیار داشتند. سپاسگزار دوستان بسیاری از اهالی فرهنگ و ادب نیز هستیم که در حین ویرایش، با نظرات کارسازشان، هر کدام راهنمای این کار شدند. همچنین سپاسگزار هستیم لطف و زحمت ملیحه ایوبی راد را برای ترجمه مقدمه پرفسور مارزلف. و افتخار می‌کنیم که طرح جلد این

کتاب، اثر خلاقه هم‌ولایتی هنرمندان محمد شول (۸۰) است که سال‌هاست استاد و مشوق ادبی هنری من بوده است.

و دست‌بوس هستم آن گروه ویژه از دوستانم را که با حمایت از من در این یک‌سال اخیر، اجازه ندادند برخی سختی‌ها، ما را از پای کار این مجموعه عقب بکشاند. اسم شریف‌شان باشد برای فرصتی بزرگ‌تر.

و برایمان بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است احساس مسوولیت و پیگیری‌های دوستان، هنرمند تئاتر شهر و کشورمان، دکتر امیرحسین طاهری که برای به سرانجام رسیدن این مجموعه از هیچ کوششی دریغ نکردند. و سپاسگزار همراهی «کانون استادان و دانش‌آموختگان دبیرستان نمونه سیرجان» نیز هستیم.

همچنین بر خود واجب می‌دانیم ادای احترام داشته باشیم به «مهری مویدمحسنی» پیشکسوت پژوهش در فرهنگ‌عامه سیرجان و محمدعلی آزادیک‌خواه نویسنده اهل درد و دیارمان که آثارشان گنجینه فرهنگی همه ماست. به‌رحال مجموعه حاضر در گرداب مشکلات فلج‌کننده، که در حین جمع‌آوری و آماده‌سازی، به شدت هم‌گریان ما را گرفته بود، تلاشی بوده است برای حفظ و اعتلای گوشه‌ایی از فرهنگ مردم سرزمین سیرجان. امیدواریم به اندازه یک قدم هم که شده، موثر افتد. اگر فقط یک نفر، فقط یکی از این قصه‌ها را برای خود، برای فرزندش یا برای پدر و مادرش بخواند، این کتاب رسالت خود را انجام داده است و ما، خیلی خوشبختیم.

مجتبا شول افشارزاده

زمستان ۱۳۹۴ / تهران

هَر رَی هَر رَا، پَر مَکَس
 گوساله به نَزروان، اُشتر به قفس
 گوساله به قفس پرنده گی ها می کرد
 اُشتر به قفس چرنده گی ها می کرد
 بشنوید دروغ بی حد و بی عدد، گر گ شاخدار
 شتر بر کک سوار شد رفت خوانسار
 رفتیم به کرمون

بدیدم پیرمردی زار، گریون
 بگفتم پیرمرد! اهل ت کجای
 بگفتا اهل من اهل تاج آبابی
 طلبگارا فشار آوَرَدَن به دوشم
 که لابد ائی خرو را می فروشم
 خرو رِ بَهِش کردم... بَهِش کردم
 سر هَف تا قِرونی طِی ش کردم
 ای خرو! وخی خودتو رو برا کن
 نگایی و ر ائی جیف بی بول ما کن
 خری اُ خرا مُوند عقب وای به حالش!
 دو دسش خُرد شده مُونده به شالش!
 خیر!

اوسونه سنه

سنه وَر پشت کِنه، تمپیک می زنه^۱

^۱ - پیش درآمد افسانه ها به روایت مرحوم نعمت الله عمادآبادی راوی شیرین سخن سیرجانی (این پیش درآمد توسط ابوالفضل عمادآبادی نوه مرحوم نعمت الله عمادآبادی در اختیار ما قرار گرفت).

ای برادرِ بد ندیده
سرت به کهکشان فلک رسیده
از کجا بگوییم؟ از کجا بشنویم؟
از سنگ‌های مرمر
یا درختان عرعر
سر از ایران در کرده
یا از نهنگ جم جم
ناله قمری، چهچه بلبل
گوش فلک پر کرده:
«باغی بود، بوستانی بود
گلی بود، گلستانی بود
یکی بود و یکی نبود
غیر از خدا هیچ کس نبود^۱»

^۱ - به روایت میثرا امیری پریان



راوی: یدالله محمودآبادی

ساکن: روستای محمودآباد

فعالیت: کهکین (چامخو/ استادکار چاه و قنات)

محمودآباد سیرجان موسوم به «محمودآباد سید»، سرزمین خشت است و چاه و قنات با برج‌های خشتی کوچک و بزرگ که خود قصه‌ها دارند.

در محمودآباد سید پی‌راوی که می‌گردیم آخر سر، اهالی، ما را به پای منبع آب آشامیدنی محمودآباد راهنمایی می‌کنند؛ می‌گویند پیرمردهای قصه‌گو، بعد از ظهرها آنجا زیر سایه درختان جمع می‌شوند. تعدادشان آن قدر است که چند نوبت برای ضبط قصه‌ها به محمودآباد می‌رویم. مرد اول قصه‌گوی آن جمع را یدالله محمودآبادی معرفی می‌کنند که هنوز از سر کار برنگشته است. منتظر می‌نشینیم. روز کوه می‌کند (غروب می‌شود) یدالله نمی‌آید. باز می‌رویم و روزی دیگر می‌آییم. بالاخره یدالله محمودآبادی می‌آید و می‌گوید که از سر چاه قنات آمده است. هنوز قنات و کهکین (چاه‌خوری) که فکر می‌کردیم فقط توی کتاب «مرادو» محمدعلی آزادپخواه (نویسنده سیرجانی) پیدا می‌شود، در محمودآباد سیرجان زنده است و استادکار دارد.

یدالله محمودآبادی، شیوا، شیرین، روان و کارکشته قصه را روایت می‌کند. به جنبه‌های زیباشناسانه قصه نیز می‌پردازد هر چند که جزئی باشد یا مجبور به تکرار آن‌ها باشد. روایت‌هایش

را کامل بیان می‌کند. در ساختار روایدهای قصه‌های او، عنصر رندی و هوش در نقطه مرکزی ماجرای روایت قرار می‌گیرد و سرنوشت قهرمان داستان را رقم می‌زند. لحن صمیمی و سرشار از واژه‌های بومی به همراه برخورداری از عناصر قوی داستانی، از روایت یدالله محمودآبادی قصه‌ای جذاب و دلنشین به دست می‌دهد. سرآغاز افسانه‌های مردم سیرجان را روایت جذاب یدالله محمودآبادی از قصه «اسب چهل کُره» قرار داده‌ایم.

اسبِ چهل گره

یه روزی بید، یه پیرمرد خارکنی بید. یه طنافویی (طنابی) داشت، با همی می‌رفت تو بیابون، یه خُرده خاری می‌کن (می‌کند)، می‌فروخت آ (و) خودِ (با) زنش زندگی می‌گذرون.

یه روزی رفت یه کوله خاری کن؛ اُمد همی جا خسته شد، گرفت خوابید. یه وختی (یه وقتی) آ خواب بیدار شد دید یه مرغی رفته زیر بار خارش، تخم کرده. وقتی رفت نگاه کرد دید ائی تخم یه‌طوری رنگِ اَنَاخته (انداخته) وَر زمین و آسمون! پَنگش م سبز. پیرمرد تخم سبز وَرداشت و خوشالونه (شادمان) اُمد خونه. زنش برش (بهش) گفت: «پاشو برو تُخ مُرغِ بیر بازار بفروشش، یه چیزی بگیر بیار بخوریم.»

پیرمرد رفت بازار، وَرخورد به وزیر پادشاه. وزیر گفت: «این آ کجا آوردی؟» گفت: «دیدمش.»

وزیر، تخم گرفت؛ پول لَکچِه م (فراوان هم) بابتش داد. پیرمرد اُمد خونه، برا زنش گفت دادمش به وزیر پادشاه! ایقَدَم، پولم داد.

حالا وزیر چکار کرد؟ رفت تُخ مُرغِ داد به پادشاه، گفت: «ائی تخم سبزِ اِمرو آ تو بازار خریدم.»

پادشاه گفت: «وزیر! می‌شه تخم سبز داشته باشیم، دَل (جفت) اون نداشته باشیم؟! میا (باید) دَلِش مَ بیاری!»

وزیر رفت جا پیرمرد، گفت: «میا دَلِ ائی تُخِ مرغ سبز برَم (برام) بیاری.»
پیرمرد کسل شد، گفت: «معلوم نی کجا باشه! حالا چطو شده ائی آ زیر بُته خار درآمده! حالا مَ آ کجا دَلِش بیارم?!»
وزیر گفت: «پادشاه گفته! میا بیاری!»

پیرمردی (پیرمرد قصه ما) صاو (فردا صبح) دوباره طنافش وِر داشت وِر راه (به راه) شد. تو راه به یه درویشی وِر خورد. درویش برَش (بهش) گفت: «پیرمرد! چطو شده که صاوی (صبح اول صبح) همچی کسلی؟!»

پیرمرد گفت: «مَ یه تخم سبز دیدم، فروختمش به وزیر. پادشاه دید کَش (آن را دیده است)، حالا حکم کرده که مَ دَلِش مَ می‌خوام! وزیر، آرم خواسته دَلِش بیرم؛ حالا نمی‌فهمم چکار کنم...»

درویش برَش گفت: «برو هَمَوَطُو (همون طور)، مَث همو روز که خوابیدی، بخواب تا بلکی (شاید) مرغو آمد، مرادت داد.»

پیرمرد رفت به هَمو بیابون و خاراَشِ کَن و گرفت خوابید. مرغو آمد تخم کِرِد و رفت. پیرمرد بیدار شد؛ دید یه تخم سبز، زیر بته خاراَشِ خوشال، تُخِ مرغ سبز وِر داشت، رفت داد به وزیر. وزیرم وِرَش داشت، دادش به پادشاه. پادشاه به وزیر گفت: «وزیر! می‌شه تخم سبز داشته باشیم، دَلِش مَ داشته باشیم، ولی خودِ مرغ نداشته باشیم؟! مَ مرغ مَ می‌خوام!»

وزیر رفت پیش پیرمرد و برَش جریانِ تعریف کِرِد. پیرمرد مَ گفت: «وزیر! میا ائی اندازه درهم بدیگم (بهم بدی) تا بتونم مرغِ برَت بیارم.»

وزیر قبول کرد. پیرمرد آدوباره صاو (فردا صبح) دستِ دل ناأمید، داشت می‌رفت و رَ طرفِ همو بیابون. درویش دید. درویش برَش گفت: «صاوی دیه (امروز صبح دیگه) چه مرگت شده؟!»

پیرمرد گفت: «هیچی! پادشاه، مرغ سبز اَزَم خواسته.»
درویش یه شعری یادش داد و گفت: «برو ائی شعرِ بخون، مرغ می آهمی (همین درست) زیر خارا. بگیر بیارش.»

بالاخره پیرمرد، مرغ گرفت آورد. پادشاه دوباره به وزیرش گفت: «می‌شه تُخ مرغ سبز داشته باشی، دِلش م داشته باشی، مرغ سبز داشته باشی، ولی دَل مرغ سبز نداشته باشی؟!»

وزیر آدوباره (باز) اُمد به پیرمرد گفت و پیرمرد رفت دَل مرغ به همی حال (به همین ترتیب) آورد. تا یه روزی پادشاه به وزیرش گفت: «می‌شه تُخ مرغ سبز داشته باشی، دِلش م داشته باشی، مرغ سبز داشته باشی، دِلش م داشته باشی، ولی صندلی دندون فیل نداشته باشی؟! نه می‌شه؟! برو برم بیار.»
وزیر گفت: «کارِ پیرمرد!»

رفت جا پیرمرد؛ برَش گفت: «میا بری صندلی دندون فیل برا پادشاه بیاری.»
پیرمرد بدبخت، دستِ دل ناأمید، وسیله‌هاش وِرداشت، سر بالا شد و رفت و رَ طرفِ بیابون. درویش دید. درویش گفتش: «چی شده پیرمرد! ت (تو) که دوباره ناأمیدی!»

پیرمرد گفت: «ها ائی پادشاه صندلی دندون فیل ازم خواسته؛ م فیل بلد نیستم. (جای فیل‌ها رو بلد نیستم).»

درویش گفت: «خیله‌خب!»

یه گرتی (گردی/پودری) برَش داد، گفت می‌ری تو فلون آبادی، سر آب؛ ائی گرت می‌ریزی تو آب. ائی فیلا که می‌آن آب می‌خورن، دعواشون می‌شه و

می‌زنن همدیه (هم‌دیگه رو) می‌گشن؛ تِ یِه پاره‌ایی (یک مقداری) آ دندوناشون وِردار و یِه صندلی بِری (برای) پادشاه درست کن، بده بِرَش.

پیرمرد رفت؛ ائی کارَم کرد. وزیر که یِه پاره‌ایی (مقداری) آ پولا خودش برا پیرمرد خرج کرده بید، باهاش ضد شد.

دوباره یه روزی پادشاه به وزیرش گفت: «وزیر! می‌شه اینا همه داشته باشیم، شیر شیر در ابر شیر در پوست شیر همراه شیر نداشته باشیم؟!»

وزیر پیش خودش گفت که ها! ائی کارِ میا به پیرمرد بگم که کلکشَم کنده بشه! رفت جا پیرمرد و قضیه تعریف کرد. پیرمردَم گفت که هزینه‌ش میا بدی. وزیر رفت هرچی داشت، فروخت و یِه خُرده پولی جور کرد داد به پیرمرد. اونَم دوباره سربالا شد رفت و رطرف جا همیشه‌ایی‌ش؛ و رُخورد (برخورد کرد) به درویش. بِرَش جریان تعریف کرد. درویشَم بِرَش گفت شیرا فلون جا می‌آن لب آب (سرچشمه). مِ یِه صوتی به تِ یاد می‌دم، تِ ائی صوتِ که بخونی ائی شیرا، خودشون می‌آن یِه شیر می‌دوشن و یِه شیرَم می‌گشن و شیر شیرَم می‌ریزن تو پوست شیر، آ تِنِ (و تورو) سوار یِه شیر دیه (دیگه) می‌کنن، می‌گن حالا برو!

پیرمرد رفت همی کار کرد. وزیر تو ائی مدت خوشالونه (با ذوق) پیش خودش می‌گفت که ائی پیرمرد، دیه بیانیس! شیرا می‌گشن می‌خورنش!

یه وختی وزیر دید ای باباش بسوزه! پیرمرد سوار وِر شیر، یِه مشک شیریَم جلوش، داره می‌آ! در باغی واز کردن (باز کردند)، ائی پیرمرد رفت تو باغ. مردمَم همه دیدن. وزیر حیرون موند و دق کرده وید که هرچی داشته، تموم شده و دیه ثروتی نداره.

دوباره یه روزی پادشاه فکری کرد، به وزیرش گفت: «وزیر! می‌شه تُخ مُرغ سبز داشته باشی، دَلِشَم داشته باشی، مرغ سبز داشته باشی، دَلِشَم داشته باشی، صندلی دندونِ فیلِ داشته باشی، شیر شیر در ابر شیر در پوست شیر همراه شیر

داشته باشی، ولی اسب چَلِ کُره رِ (رو) نداشته باشی؟! مَ اسب چَلِ کُره رَم (رو هم) می‌خوام.»

وزیر دوباره رفت سراغ پیرمرد و جریانِ برَش گفت. پیرمرد مَ دوباره رفت به همو راه و درویش مَ دوباره آجلو راهش در شد گفت: «چکار اُمدی پیرمرد؟!»
جواب داد: «هیچی! ائی دفعه دیه بابام سوخته شده! اسب چَلِ کُره رِ اَزَم خواسته. مَ حالا اسب چَلِ کُره چِطو (چطور) بیارم؟»

درویش گفت: «می‌ری یه آینه می‌گیری که طوق دورش آطلا باشه. پولش مَ اُوزیر می‌گیری.»

رفت به وزیر گفت. وزیر مَ چَن روزی مالت (مهلَت) خواس تا بالاخره پولی قرض کِرْد، داد به پیرمرد و اون مَ یه آینه‌ای ساخت که دورش طلاکاری بید؛ وَرش-داشت (اون رو برداشت) اُمد جا درویش، گفت: «حالا چکار کنم؟»

درویش گفت می‌ری فلون‌جا. ائی اسب می‌آسِرِ آب، آب بخوره، تِ اُرو درخت می‌ری بالا. ائی که اُمد آب بخوره، تِ آینه رِ می‌نازی (می‌اندازی) تو آبا؛ اووِخ (اونوقت) می‌فهمی چی می‌شه.

پیرمرد رفت و بعدش مَ رفت بالا درخت. اسب اُمد آب بخوره، پیرمرد آینه اِناخت تو آبا. اسب، خودش تو آینه طوق طلا دید، با تعجب گفت: «هی‌هی‌هی! چقد خوشکل و جهال (جوان) هستم؛ چَلِ تا کُره دارم، هَنی (هنوز) چَلِ تا دیه مَ می‌تونم بزايم.»

پیرمرد گفت: «اگه بذاری ائی دهنه رِ وَر گردنت بَنَازَم (بیاندازم)، چَلِ تا کُره داری، چَلِ تا دیه مَ بدی (به دنیا یاری)، باز مَ جهالی!»
اسب گفت: «بیا بزن.»

پیرمرد دهنه زِد وَر سر اسب. اسب وِلش داد (رها کرد) و رفت. ولی اَبَس که شیفته خودش شده بید وَر گشت سمت آب، خودش تو آینه طوق طلا نگاه کِرْد و گفت:

«هی می هی! چقد خوشکل و جهال هستم؛ چِل تا کُره دارم، هَنی (هنوز) چِل تا دیه م می تونم بزام.»

پیرمرد گفت: «اگه بذاری ائی دهنه ر وِر سرت بنّازم، چِل تا کُره داری، چِل تا دیه م بدی، باز جهالی!»
اسب گفت: «بیا بزن.»

پیرمرد دهنه زد و اسب گرفت آورد!

دوباره یه روزی پادشاه گفت: «وزیر! می شه تُخ مُرغ سبز داشته باشی، دِلش م داشته باشی، مرغ سبز داشته باشی، دِلش م داشته باشی، صندلی دندونِ فیل داشته باشی، شیر شیر در ابر شیر در پوست شیر همراه شیر داشته باشی، اسب چِل کُره داشته باشی، ولی چِل تا کُره ش نداشته باشی؟! میا اسب خود (با) چِل تا کُره ش بیاری.»

وزیر م رفت به پیرمرد گفت. اون م گفت: «خیله خب!»

دوباره سربالا شد وِر جا همیشگی، وِر خورد به درویش، قضیه تعریف کرد؛ درویش گفت: «چِل تا گوگِ طلا (گوی طلا) میا بخری که پول شون ا وزیر بگیر.»
پیرمرد رفت به وزیر گفت. وزیر م چن ماهی مالت (مهلت) خواس تا بتونه چِل تا گوگِ طلای بسازه. با هر بدبختی بید ائی وزیر چِل تا گوگِ طلای ساخت داد به پیرمرد. پیرمرد دهنه اسب چِل کُره گرفت رفت سر آب. پیرمرد خواس سوار اسب چِل کُره بشه، اسب گفت: «می تونی سوار م بشی ولی اگه ائی کُره ها م بفهمن ت سوار م شدی، تِن (تورو) تکه تکه می کنن.»

پیرمرد گفت: «م سوارت می شم اگر م (حتی اگر) کُره ها ت من تکه تکه کنن.»
خب! همو درویشو یادش داده بید که اگه کُره ها خواستن تکه پاره ت کنن، یه تا (یکی) آزی (از این) گوگا طلای می نازی روزمین.

پیرمرد سوار اسب، یه تکه‌ایی (مقداری) راه رفت؛ دید گُره‌هاش اُمدن می‌خوان
 بَنَازنش پایین. یه تا اُزی گوگا طلای اَنَاخت پایین. اَبس که ائی گوگ براق بید،
 گُره‌ها بِنَا کِرْدن (شروع کردند) خودش (باهاش) بازی کِرْدن. اَمادِر شون جا موندن ولی
 اَدوباره اُفتیدن دُمَالش. (افتادند دنبالش). پیرمرد هر دفعه یه گوگی می‌نَاخت پایین تا
 رسید به در همو باغی که شیر برده بید تو.

بقیه اَدور دیدن پدرش بسوزه! پیرمرد سوار وَر اسب خود (با) چَل تا کره‌ش مَث
 یه پاره ابری (توده ابر) داره می‌آی. اُمدن در باغ وا کِرْدن (باز کردند). پیرمرد، خود
 اسب و چَل تا گُره‌ش رفتن تو باغ و در باغ بستن. پادشاه اُمد گفت: «پیرمرد! ائی
 تاج مَ مال ت! تِ باش پادشاه و مَن مَ وزیرت!»

این قصه دارای:

کد گروهی طبقه‌بندی بین‌المللی آرنه/تامپسون: ۷۴۹ - ۳۰۰ (قصه‌های
 سحر و جادویی)